

هو العليم

نقد نظر مرحوم آخوند در مقدمات حکمت

سلسله دروس خارج اصول فقه - مطلق و مقید - جلسه صدوسی و هشتم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه



اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

عرض شد که طبیعت مهمله عبارت است از اسمی که دال بر حقیقتی باشد بدون لحاظ اطلاق بر مصادیق و عدم اطلاق بر مصادیق؛ این طبیعت، می شود طبیعت مهمله. بناء علی هذا، رجل اسم است برای فردی، دارای خصوصیات حیوانیت و انسانیت، جنسیه و فصلیه و این طبیعت، دال بر فردی از افراد نیست و همین طور اقتضای عدم دلالت فردی را هم نمی کند. لاقتضاء است بالنسبه به اطلاق بر مصادیق و عدم اطلاق بر مصادیق. این می شود لا بشرط مقسمی در طبیعت مهمله.

نظر مرحوم آخوند در مقدمات حکمت

مرحوم آخوند در کفایه، اطلاق را مشروط به احراز مقدماتی می داند:

مقدمه اول از مقدمات حکمت این است که متکلم در مقام بیان مراد باشد؛ در مقام بیان مراد جدی؛ این مقدمه اول است. **بناء علی هذا لو انتفی هذه المقدمة** و متکلم در مقام بیان نباشد، بلکه در مقام اجمال یا اهمال باشد در این صورت اطلاق منعقد نخواهد شد.

مقدمه دومی را که مرحوم آخوند می فرمایند، این است که یک قرینه معینه یا مقیده ای، چه حالیه و چه مقالیه برای مصداق متعین، وجود نداشته باشد. که در صورت وجود قرینه، لفظ معنون در قضیه، منصرف به فرد متعین خواهد بود. البته راجع به اینها صحبت می شود؛ الان فعلا در مقام عد مقدمات حکمت صحبت می کنیم. حالا این قرینه یا قرینه متصله باشد یا قرینه منفصله باشد، مقامیه باشد یا مقالیه باشد، اینها تفاوتی ندارد. در این دو مقدمه، مرحوم شیخ انصاری هم موافق با احراز این دو مقدمه هستند. در بحث تقریرات در آنجا مطالعه کنید، در آنجا مرحوم شیخ این دو مقدمه را ذکر می کند. بنابر تقریراتی که الان هست.^۱

مقدمه سوم که مرحوم آخوند مطرح می کنند، این است که در مقام تخاطب این لفظ معنون در قضیه، منصرف به فرد متعین الثبوت نباشد. چون اگر انصراف در اینجا حاصل شود، در مقام احراز شمول در اینجا اخلال به غرض مولا لازم می آید. غرض مولا شمول طبیعت مطلقه است نسبت به جمیع افراد و مصادیق؛ اما فرد متعین الثبوت که منصرف الیه در عنوان معنون در قضیه است، موجب انصراف طبیعت مهمله و مطلقه بالنسبه به آن مصداق خاص خواهد بود. بناء علی هذا چنانچه مولا در مقام شمول این عنوان به جمیع افراد علی حد سواء باشد، این انصراف موجب اخلال به غرض است. فرض کنید که از رقبه مؤمنه صحبت شده است و

^۱ مطارح الأنظار، ج ۲، ص ۲۵۹.

در بین صحبت، بعد از طی صحبتی مولا می‌گوید: **أَعْتِقْ رَقَبَةً**؛ خُب اینجا در مقام مخاطب این انصراف پیدا می‌کند به همان فرد متیقن الثبوتی که با اتیان به آن فرد متیقن الثبوت علم به برائت ذمه برای انسان حاصل می‌شود. در اینجا نمی‌توانیم بگوییم که اطلاق در اینجا محرز است و مقدمات حکمت در اینجا احراز شده است؛ بلکه در اینجا صحبت در این انصرافی است که آن انصراف منافات دارد. این را مرحوم آخوند می‌فرماید.^۱

یا مثالی زدند در مورد روایتی از امام صادق علیه‌السلام است در مورد شک در صلاة و قاعده فراغ. وقتی که از حضرت سؤال می‌کند که مردی داخل در اقامه است و شک در اذان می‌کند؛ حضرت می‌فرماید: **«يَمْضِي عَلَى صَلَاتِهِ»** بعد عرض می‌کند که در قرائت است، شک در اقامه می‌کند؛ حضرت می‌فرماید: **«يَمْضِي»**. بعد عرض می‌کند که در رکوع است، شک در قرائت می‌کنم. حضرت می‌فرماید: **«يَمْضِي»** - که این را ما در قاعده فراغ هم خواندیم - بعد عرض می‌کند در سجود هستم و هلم جراً. تا اینکه حضرت می‌فرماید: **«يَا زُرَّارَةُ إِذَا خَرَجْتَ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ دَخَلْتَ فِي غَيْرِهِ فَشُكُّكَ لَيْسَ بِشَيْءٍ»**.^۲ خُب این روایت که حضرت می‌فرماید: **«إِذَا خَرَجْتَ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ دَخَلْتَ فِي غَيْرِهِ فَشُكُّكَ لَيْسَ بِشَيْءٍ»** شیئی در اینجا اطلاق دارد بالنسبه به جمیع الاشياء و العبادات. آیا ممکن است ما بگوییم این روایت به اطلاق خود شامل می‌شود شک در طواف را وقت دخول در سعی؛ یا شک در صلاة ظهر را بعد از دخول در صلاة عصر. اگر در صلاة ظهر کسی شک کند و الان داخل در صلاة عصر است؛ آیا می‌توانیم به او بگوییم که **فَامْضِ عَلَى مَا أَنْتَ فِيهِ وَ لَا تَلْتَفِتْ إِلَى صَلَاةِ الظُّهْرِ وَ لَا تَلْتَفِتْ إِلَى الشَّيْءِ**. این را نمی‌توانیم بگوییم. به جهت اینکه در اینجا فرد متیقن به عنوان مقام مخاطب و مورد بحث، صلاة است. فرد متیقن، صلاة است و **«شَيْءٍ»** دلالت بر اجزای صلاتیه دارد و ما دلیلی نداریم که **«شَيْءٍ»** در اینجا به مقتضای اطلاق، دال بر جمیع عبادات است. این را می‌گویند مقام مشافهه و مقام مخاطب. بناء علی هذا این قید سوم و این مقدمه از مقدمات را مرحوم آخوند اضافه بر مقدمه ثانیه، بنابر تقریرات مرحوم شیخ و مشهور اضافه کردند. فعلاً بحث در این را برای بعد می‌گذاریم.

اشکال بر مقدمه سوم مرحوم آخوند

اما اشکالی که بر مرحوم آخوند وارد می‌شود این است که اگر این قرینه‌ای که در مقام مخاطب، حکایت از انصراف طبیعت مطلقه می‌کند بر فرد خاص، به حدی برسد که این به عنوان قیدِ مقید موضوع و قیدِ مقید طبیعت مهمله مطرح باشد، خُب در اینجا فرقی با مقدمه ثانی ندارد. در مقدمه ثانیه مرحوم شیخ و غیر ایشان

^۱. کفایة الأصول، ص ۲۴۷.

^۲. وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۲۳۷.

قائل به عدم انعقاد اطلاق هستند با وجود قرینه مقیده داخلیه او خارجیه، متصله او منفصله. و این فرد متیقن الثبوت که شما به عنوان مقدمه ثلثه برای احراز اطلاق در مقدمات حکمت ذکر می کنید، اگر به حدی برسد که به عنوان یک قرینه مقیده مطرح باشد، خُب این، همین مقدمه ثانیه است و دیگر فرقی در اینجا ندارد؛ و اگر به حدی نرسد که موجب انصراف به فرد خاص بشود، و بلکه شک را و شبهه را در بقاء طبیعت مطلقه باطلاقه نگه دارد، خُب این، در این صورت فرد متیقن الثبوت نخواهد بود. حالا که یک فردی، فرد متیقن الثبوت است، چه دلیلی داریم بر اینکه این می تواند مقید باشد و موجب انصراف بشود؟! من باب مثال بین مولا و بین مخاطب، صحبت و کلام از رقبه مؤمنه است؛ بسیار خوب؛ اشکالی ندارد؛ اما این طرح کلام و این تبادل کلام در رقبه مؤمنه، منافاتی با برائت ذمه در صورت عتق رقبه کافره نخواهد داشت. اینها منافاتی ندارد؛ [البته] اگر لحن کلام [این گونه باشد].

تأثیر شرائط تخاطب در اطلاق

در لحن کلام من خیلی تأکید می کنم آخر وقتی که می گوئیم لحن کلام، منظور چیست؛ این مسئله خیلی مهم است که مسئله اطلاق، یک مسئله محدود به یک قوانین خاص نیست که جدای از آن، هیچ مسئله ای قابل طرح نباشد؛ بلکه مسئله اطلاق و عدم اطلاق، منوط است به شرائط تخاطب و شرائط مشافهه در تخاطب. این یکی از مسائل مهمی است که ما مبتلا به این مسئله هستیم! وقتی راوی نقل می کند از امام علیه السلام، که می فرمایند: **إِذْهَبْ إِلَى الطَّرِيقِ الْكَذَّابِي**؛ یک وقت این **إِذْهَبْ** که امام علیه السلام می گویند، به نحو عادی است، از این اذهب ما استفاده وجوب نمی کنیم. یک وقت **إِذْهَبْ** را به نحو شدت می گویند، این نحو شدتی که الآن امام می گویند که در روایت منعکس نیست! ما با روایت برخورد می کنیم و فقط می بینیم در آنجا نوشته است **إِذْهَبْ**. می گوئیم **إِذْهَبْ** صیغه امر است و امر دلالت بر وجوب می کند. در حالتی که امام علیه السلام وقتی که **إِذْهَبْ** یا **افعل** را می گوید، این **افعل**، **افعل** عادی است؛ نه **افعل** بالشدّة و الحدة. نه، این **افعل**، **افعل** عادی است. و متأسفانه از این خطاها و اشتباهات ما در روایات بسیار داریم؛ مثلاً روایت داریم امام علیه السلام می فرماید که **إِنِّي أَكْرَهُ ذَلِكَ**. حالا در صورتی که امام علیه السلام بفرماید: **أَكْرَهُ ذَلِكَ**، و راوی عین عبارت امام علیه السلام را نقل کند، باز در اینجا مشکل نیست؛ ولی یک وقت راوی از نحوه صحبت امام می فهمد که **أَكْرَهُ ذَلِكَ**؛ با توجه به اینکه ما از کراهت، حرمت را نمی فهمیم، در صورتی که این معنا، معنای حرمت داشته باشد؛ خُب راوی حق ندارد بگوید: **أَكْرَهُ**. تا اینکه ما وقتی که از سایر ادله استفاده حرمت را می کنیم، مجبور بشویم بگوئیم **أَكْرَهُ** در اینجا به معنای حرمت است؛ به خاطر اینکه بین این روایت و بین سایر ادله که دلالت بر حرمت می کند در این مورد ما وفق بدهیم. خُب راوی نباید یک هم چنین کاری بکند. [چون] **أَكْرَهُ**، دلالت بر حرمت نمی کند، **أَكْرَهُ** دلالت بر کراهت متعارف بین السنه می کند. اما راوی در اینجا گفته است: **أَكْرَهُ**. خُب چرا گفته است: **أَكْرَهُ**؟!

[پس] این اشتباه از راوی است و ما نمی‌توانیم بگوییم که [کراهت است]. [ولی] اگر واقعاً راوی عین مقتضیات مجلس را منعکس کرده است و واقعاً امام کراهت در وجناتشان پیدا بود، ما نمی‌توانیم در اینجا حکم حرمت کنیم. ما در اینجا باید به تعادل و تراجیح و سایر مسایل حکم کنیم.

پس یکی از مواردی که ما می‌دانیم روات اشتباه و خطا کرده‌اند، اینجا است که عین مقتضیات مخاطب را بین امام علیه‌السلام و بین مخاطبشان نقل نکردند و مثلاً از پیش خودش از روی سلیقه خودش گفته است: **إنه کره ذلك**. حالا خُب ما می‌دانیم که امام قطعاً قائل به کراهت در اینجا نیست و قائل به حرمت است؛ چون ادله قطعی داریم بر اینکه امام در اینجا در این مسئله قائل به حرمت است؛ اما راوی در اینجا به عنوان کره گفته است. خُب به عنوان کره، در اینجا دلالت بر حرمت نمی‌کند. لذا این اشکال در اینجا متوجه راوی است.

بنابراین ما در مقام اطلاق و در مسئله اطلاق این مطلب را باید مد نظر داشته باشیم که نحوه بیان مولا با مخاطب، امام علیه‌السلام با مخاطب به چه نحو است؟ این فرد متیقن الثبوت در این مقام صحبت، ما نمی‌دانیم چه نحوه امام با این صحبت کرده است؟ اگر ما در آن مجلس بودیم [شاید طور دیگر می‌فهمیدیم!] الآن خود من در یک مجلس صحبت می‌کنم، ده جور و ده قسم مطلب در اینجا فهمیده می‌شود. یکی می‌گوید که منظور آقا این بود؛ دیگری می‌گوید که منظور آقا این بود؛ دیگری می‌گوید که منظور آقا این بود. به جهت اینکه هر شخصی با مقتضای مرتکبات ذهنی خودش و نحوه بیان مطلب و اشاراتی که متکلم در بیان مطلب دارد، یک قسم می‌فهمد؛ با اینکه متکلم یک حرف را بیشتر نمی‌زند. یک کسی دارد می‌نویسد و نگاه نمی‌کند که متکلم چه نحوه دارد صحبت می‌کند. و اینها خیلی مسئله مهمی است.

این نکاتی که ما می‌خواهیم در باب اطلاق به آن اشاره کنیم، این است که الان بحث خشک کلاسیک در بین حوزه، بر این اساس است، که این ظهور را یک ظهور غیر قابل تغییر گرفتند؛ سوای اینکه مخاطب در مجلس حضور داشته باشد، حضور نداشته باشد، غایب باشد، حاضر باشد، مقتضیات آن زمان چیست و ... اینها هیچ در نظر گرفته نمی‌شود. فقط این است که اگر روایتی از امام علیه‌السلام به دست ما برسد، وسائل الشیعه را باز کنیم، این روایت را اگر ما بفهمیم، این مقتضای ظهور این کلام این است که عمل کنیم. نه، این طور نیست! یک وقت امام علیه‌السلام یک مطلب را بیان می‌کند، این راوی متوجه صورت امام نیست و فقط دارد می‌نویسد؛ خُب این نمی‌داند که امام به چه نحوی این مطلب را دارند بیان می‌کنند؛ این فقط دارد می‌نویسد. یکی دارد به صورت امام نگاه می‌کند و خصوصیات حرکات ید، صورت، چشم، ابرو، حاجب، عین، نحوه صحبت، نحوه لسان، اینها را دارد می‌بیند؛ یک قسم دیگر استفاده می‌کند. او در روایتش می‌نویسد: **کره**، این می‌نویسد: **قال بالحرمة**. هر دو در اینجا نشسته‌اند، اما از نحوه صحبت دو نحوه استفاده می‌شود. اگر ما در آن مجلس حاضر بودیم و صحبت امام را با آن شخص، راجع به رقبه مؤمنه می‌شنیدیم، شاید ما استفاده تعیین

برائت ذمه در عتق رقبه مؤمن را نمی‌کردیم. بله دلالت استحسانش را می‌کند؛ دلالت بر رجحان می‌کند؛ اما دلالت بر تعین، شاید در اینجا ندارد.

لذا اینجا این مطلب را باید بگوییم که همان‌طور که مرحوم شیخ، مقدمات حکمت را دو مقدمه ذکر می‌کند؛ یکی اینکه متکلم در مقام بیان باشد، دوم اینکه قرینه مقیده برای انصراف آن طبیعت مهمله در فرد خاص وجود نداشته باشد؛ قرینه حالیه یا قرینه مقالیه، داخلیه أو خارجیه، متصله یا منفصله. با این دو مقدمه، احراز اطلاق در اینجا می‌شود. بنابراین اشکال وارد می‌شود بر مرحوم آخوند در اضافه مقدمه ثالثه که عدم وجود فرد متیقن، در مقام مخاطب [باشد]. اشکال بر مرحوم آخوند این است؛ که در مقام مخاطب [این فرد متیقن،] قرینه مقیده هست یا نیست؟ اگر قرینه مقیده باشد، خُب این همان مقدمه ثانیه است و اگر به حد قرینه مقیده نرسد، در این صورت منافاتی با اطلاق ندارد.

تلمیذ: اشکال، می‌شود اشکال علمی و در نتیجه هیچ تأثیری ندارد؛ ایشان ذکر خاص بعد از عام کردند. استاد: نتیجه‌اش این است که مرحوم آخوند این را مطرح می‌کند که اگر در مقام مخاطب حتی این به حد قرینیت نرسد، صرف ذکر این فرد متیقن الثبوت توسط مولا، موجب انصراف طبیعت مهمله به آن فرد متیقن می‌شود. البته ما در این ذکر حرف داریم. ما می‌گوییم حتی ...

تلمیذ: پس اینکه می‌گویند مورد، مخصّص نیست، چیست؟! خود اصولیین هم می‌گویند که مورد مخصّص نیست.

استاد: مورد مخصّص نیست، این است که این لفظ، یک شأن نزولی دارد، فرض کنید که شأن نزولش فلان مسئله خاص است؛ این را می‌گویند که مخصّص نیست. یا اینکه فرض کنید که یک فرد متیقن در آنجا هست. یعنی در اینجا اطلاق یا عموم را ما از آن قضیه و از آن لفظ استفاده می‌کنیم، اما اگر فرض کنید که خود آن مورد، نفس آن مورد به عنوان یک قرینه مقیده در اینجا مطرح شد، خُب اینجا دیگر مورد مخصّص نداریم؛ چون اصلاً قضیه راجع به این مورد آمده است و آن عنوان اصلاً راجع به آن فرد آمده است، مثل **أكرم زیداً** می‌ماند. یا اینکه فرض کنید می‌گوییم: **أكرم العالم** و یک عالم که زید است، بیشتر در قم نیست. خُب این در اینجا ما می‌گوییم که این مورد در اینجا مخصّص است. به جهت اینکه منظور ما از عالم، زید است؛ چون غیر از زید عالم دیگری در قم نیست، لذا ما تعبیر به عالم آوردیم. اگر عالم دیگری بود، نمی‌گفتیم: **أكرم عالم**؛ می‌گفتیم: **أكرم زیداً**. در اینجا این مورد، می‌شود مخصّص. اما بحث در آنجایی است که نه، فرض کنید که زید به عنوان فرد متیقن است؛ اگر بگوییم: **أكرم العالم**، این موجب نمی‌شود اگر ما عالم دیگری را اکرام کردیم، برائت ذمه برای ما حاصل نمی‌شود. این، از این باب است.

توجه راوی به مقام مخاطب در بحث مرجّحات

تلمیذ: اگر راوی حفظ مقام نکرد و مطلبی را نقل کرد، به ضابط بودنش ضرر نمی‌زند؟
استاد: ضرر می‌زند دیگر!

تلمیذ: پس در احراز ضابط بودن یک راوی، بایستی این هم لحاظ بشود.

استاد: بله، اتفاقاً تمام اینها در روایات شرط است. یکی از مرجحاتی که در روایات می‌شمرند، در بحث تعادل و تراجیح، این است که یک راوی فرض کنید نقل می‌کند و می‌گوید: **سمعتُ عن الصادق علیه‌السلام أنه قال فی هذا المسئلة کذا**. یک وقت می‌گوید: **سمعت من الصادق و هو يتحرك يده و التفت إلى و تحرك کذا و فی أمامه ظرف من العنب و هو کان يأکل**. خصوصیات این مجلس را ذکر می‌کند. تمام اینها در وثاقت و در رجحان روایت مؤثر است. خیلی دخیل است. این نشان می‌دهد که این شخص، حفظش بیشتر از بقیه است. یا آنکه مثلاً از راوی می‌پرسند: پیش امام صادق علیه‌السلام بودی؟ می‌گوید: بله. می‌پرسند: خُب چه چیز جلوی ایشان بود؟ می‌گوید: اصلاً یادم نیست. آخر تو که اصلاً یادت نیست یک ظرف به این بزرگی، طبقی از انگور جلوی ایشان بود؛ آن وقت چطور می‌توانی کلام ایشان را نقل کنی؟! خیلی مهم است.

یک وقت بین ما و بین کس دیگر یک قضیه‌ای، اختلافی شد. من گفتم: این قضیه‌ای را که من نقل می‌کنم، ساعتش را می‌دانم؛ ساعتش فلان وقت بود و در فلان منطقه، در کوچه، در فلان جا ایستاده بودیم؛ حتی رنگ لباسش را می‌دانم چه بود؛ رنگ شلوار آن شخصی که قضیه را برای من تعریف کرده بود می‌دانم چه بود؛ خنده‌ای را که بعدش کرد را من یادم هست. خُب من که تمام اینها را یادم هست با آن شخصی که اصلاً نمی‌داند مبتدا چه بوده است، خبر چه بوده است، اینها خیلی فرق می‌کند. یعنی از نظر وثاقت در روایت، این خیلی مهم است.

لذا الآن نحن فی شرائطنا هذه لا نَعتمد علی نقل قول أحد و لا نَتّيق إلى کلام أحد فی ما یروی عن

الأعظم. به خاطر این مسئله که به واسطه هر کلمه و به واسطه هر کلام و هر حرفی ممکن است یک‌دفعه تبدل معنا بشود. من الآن در اینجا شهادت می‌دهم و اعتراف می‌کنم، بسیاری از اقوالی که از مرحوم والد ما - رضوان‌الله‌علیه - در مقام جدّ نقل می‌شود، ایشان در مقام مزاح بوده‌اند. من در اینجا به این مسئله اعتراف می‌کنم که بسیاری از اینها مزاح بوده و بسیاری از اینها دارای معانی دیگری بوده است؛ در حالتی که تمام اینها الان به صورت جدّ و به صورت یک امر واقعی مطرح می‌شود و این مشکلات را هم پیش می‌آورد دیگر! یعنی واقعاً اگر ما بر اساس مبانی اصولی و دقیق جلو بیاوریم، خُب کم به اشکال برخورد می‌کنیم. تا اینکه هر بی‌سر و پایی در اینجا عروسک خیمه شب بازی بشود و بخواهد تمام مبانی و تمام طرق را دست‌خوش اهواء و اهویّه نفسانی خودش قرار بدهد.

اشکال بر مقدمه اول در کلام مرحوم آخوند

مسئله‌ای که اینجا مطرح است این است که اولاً منظور از مقام بیان - با توجه به توضیحی که مرحوم آخوند، بعد می‌دهند - این نحوه است که اگر غرض متکلم احراز فرد خاصی باشد از این طبیعت مطلقه، **لأخْلَ بغرضه**؛ به جهت اینکه قرینه‌ای وجود ندارد. اگر مولا بخواهد فرد خاصی را از آن طبیعت مطلقه بیان کند، چون قیدی را برای انصراف این عنوان به آن فرد ذکر نکرده است، لذا در اینجا **لأخْلَ بغرضه**؛ غرض او مخلاً واقع می‌شود. پس برای اجتناب و احتراز از لغویت در کلام مولا، ما باید معتقد باشیم که مولا **عند عدم القید فی الکلام و عند عدم إدراج القرينة المعينة فی الکلام**، باید منظورش جمیع مصادیق این عنوان مطروحه در کلام باشد و **إِلَّا لأخْلَ بغرضه**؛ چون غرضش فرد خاص است و قرینه مقیده نیاورده است و وقتی قرینه مقیده نیاورد، مخاطب بنابر مدرکات عرفی و مرتکبات ذهنی، کلام را **على جميع المصاديق على حد السواء** حمل می‌کند، در حالی که منظور مولا و منظور متکلم، فرد خاص بوده است؛ این اخلال به غرض است.

بحث در نحوه احراز مراد متکلم

خُب مطلبی که الآن به نظر می‌رسد و بعد راجع به این باز بحث و صحبت می‌شود، این است اولاً مراد متکلم، چه نحوه احراز می‌شود؟ این را شما برای ما بیان کنید. شما می‌گویید که متکلم در مقام بیان مراد است، این یک ...

... آیا متکلم در مقام بیان اذخال جمیع مصادیق این عنوان در تحت این عنوان است یا نه، متکلم در مقام اذخال مصادیق نیست و متکلم فقط در مقام بیان حکم مترتب بر مقام بیان مراد است؟! مراد فقط این است که طبیعت را بخواهد بیان کند لمصالح. [مثلاً] وقتی که متکلم می‌خواهد یک مسئله‌ای را بیان کند: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى آلِ الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا﴾^۱ منظور چه صلاتی است؟ آیا صلاة صبح است؟ آیا صلاة ظهر است؟ آیا صلاة عصر است؟ مراد از صلاة چیست تا اینکه بگوییم متکلم در مقام بیان است؟ مراد، نفس الصلاة است، طبیعت الصلاة است، لا فرداً خاصاً من الصلاة؛ صلاة الصبح أو صلاة الظهر أو صلاة العصر أو المغرب والعشاء. نه، مراد فقط بیان صلاة است. حالا کیفیت اداء صلوات، این منوط است به وقت آخر. پس اینکه متکلم خصوصیات صلاة را نمی‌گوید، دلیل نیست که در مقام بیان مراد نباشد؛ پس متکلم در اینجا هازل است، متکلم در اینجا لاغی است که خصوصیات صلاة را بیان نکرده است؟! نه.

پس اشکال اولی که وارد می‌شود بر این تعریف در مقدمه اولی این است؛ اینکه می‌گویند متکلم در مقام بیان مراد است باید ببینیم مراد چیست؟ آیا شما مراد مولا را می‌دانید چیست؟ شما علم دارید که مراد مولا

^۱. سوره نساء (۴) آیه ۱۰۳.

چیست؟ مگر شما علم به غیب دارید؟! مگر شما اطلاع بر غیب دارید؟! مگر شما اطلاع بر نفوس دارید، تا اینکه مراد مولا را بدانید؟! حالا این مسئله در مورد موالی عرفیه محرز است، تا چه رسد به مولایی که اصلاً ما اطلاع نداریم بر اینکه بیان احکام او به چه نحو است؛ مثل شارع که اصلاً اطلاع نداریم که مولا در صدد چه مقامی آمده است و این کلام را بیان کرده است. مصادیق، مورد نظر و مراد مولاست یا نه، خود نفس طبیعت مهمله، به نحو لا بشرط مقسمی، مورد نظر مولاست. این مسئله اول است. این را داشته باشید. رویش فکر کنید. ان شاء الله فردا راجع به مقام اثبات و همین طور راجع به این هم صحبت می‌کنیم.

الزام متکلم به ظهور کلامش

تلمیذ: مولی حین یتکلم فهو ملزم بظهور کلامه [فإذا لم يوجد قرينة] فلا بد أن يحمل [کلامه] على الإطلاق و نلزمه بأن مرادک الإطلاق.

جواب: لا، لابد أن يُحمَل على المعنى لا على الإطلاق، مثلاً إذا قال المولى: الصلاة كانت عليكم كتاباً موقوتاً. خُب إنا نفهم من هذا الكلام أن يجب علينا أداء الصلاة؛ أما كيفية الصلاة فهو يجب على المولى القيام به بعد. فهو لا يتكلم به الآن، لماذا إنا نحمل على المولى هو لابد أن يتكلم في هذه الحالة كيفية الصلاة الصبح و الظهر و العصر. لا، إنا لا نتمكن أن نتحمل على المولى هذه. بل هو بنفس الموضوع يعنى المولى لابد أن يكون بقيام هذه؛ أن يكون أولاً معنا الصلاة بالنسبة إلينا لابد أن يكون واضح و إلا لا يجزى لمولى أن يتكلم به. إلا أن يوضح هذا المقام من قبل؛ يعنى من قبل لابد أن يوضح معنا كيفية الصلاة. لهذا يمكن للمولى أن لا يتكلم؛ مثلاً يمكن الشويه الشويه. يمكن أن يكون هذا التكيف صعب بنسبة الأفراد؛ الأول مثلاً يقول: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى آلِ الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾. الأفراد يتحملون هذا المعنى. بعد يحملون على أنفسهم القيام بهذا الواجب و بعد البكرة يقول: يجب عليكم صلاة الصبح، لا يقول صلاة الظهر و العصر؛ شويه شويه، بنحو التدرج؛ يمكن أن يكون مصلحة باداء التكيف بهذا. فعلى هذا المراد من هذه القضية في كلام المولى ليسوا هو المصاديق بل نفس مفهوم الصلاتية.

تلمیذ: [لو لم يكن احتمالاً في ما بين و ليس قرينة، ما فعل؟]

استاد: هذه مسألة آخر يعنى إنا نبحث عن كيفية الحمل إذا إنا لم نجد قيда و قرينة على المصاديق فلا بد أن نحمل على المعنى الطبيعة المهمة. فإذا وجدنا قرينة متعينة لابد أن نحمل عليه فإذا لم نجد ففي هذه الحالة انا نرجع إلى مقدمات الحكمة؛ لا من أول الأمر و بداية الأمر. يعنى إشكال التعاريف المتداول بين الألسنة الآن أنهم في بداية الأمر هم يرجعون هذه المقدمات و هم بالكلية يفرضون هذه المسائل التي نحن بصدد بيانها.

تلمیذ: در حقیقت اطلاق در آن صورتی است که اگر اطلاق نیاورد، مخلّ به غرض مولا می‌شود.

استاد: بله. خود ما قائل به اطلاق هستیم. منتها نه به این کیفیت. همین فرد متیقن الثبوت که امروز خدمتان عرض کردم، ما قائل به همین فرد متیقن الثبوت، هستیم؛ منتها نه با مبنای مرحوم آخوند، با مبنای خودمان که به آن می‌رسیم. چون یک موقع قرینه، قرینه مقیده است؛ خُب کسی که اشکالی در این نمی‌کند. در صورتی که قرینه مقیده باشد، کلاً أحد یقول بانصراف الأعمال إلى هذا المصدق؛ در این بحثی نیست. یک

وقت قرینه، قرینه مقیده نیست؛ یعنی به مرحله الزام نمی‌رسد؛ ولی باز بنابر مبنای ما همین، موجب انصراف می‌شود. و این هم بحثش مربوط به این است که اجرای اصول و اصول عملیه یا اصول لفظیه، در چه موردی و در چه مقامی جایز است؟ آیا فی کل موطن یُشکّ فی هذا الموطن ما ملتزم به اجرای اصول لفظیه یا اصول عملیه هستیم؟ یا در آنجایی که شک ما شک عقلائی باشد، احتمال، احتمال عقلائی و ملزم باشد؛ در آنجا ما به اصول لفظیه و اصول عملیه رجوع می‌کنیم، نه در هر موطنی که شک داشته باشیم؟ که این إن شاء الله فردا یا شنبه بحثش می‌شود.

تلمیذ: پس بر حسب اهمیت مورد است.

استاد: بله، مورد، مقامات، شرائط، قرائن، تمام اینها دخالت دارد.

تلمیذ: در همین مقدمه دوم که نباید در مقام، قرینه باشد، علما بیان می‌کنند که باید فحص شود. خود این دال بر این است که ابتداءً نباید سراغ أخذ اطلاق رفت؛ باید حتماً فحص کرد. و یا حتی آن کلام مرحوم آخوند در اینکه فرد متیقن در مقام تخاطب نباشد، باز دلالت بر این فحص می‌کند. پس فرق آنها با کلام شما چه می‌شود؟

استاد: صحبت در این است که اگر شما در یک جا شک کردید؛ اگر قرینه‌ای پیدا نکردید، از آنجا تمسک به اطلاق می‌کنید. ولی ما می‌گوییم اگر شک کردید، تمسک به اطلاق نمی‌خواهد بکنید و باید به آن فرد متیقن الثبوت عمل کنید. اختلاف در نتیجه در اینجا است. لذا نود درصد اطلاقات می‌رود کنار.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد